

مجله

دانشکده ادبیات

شماره چهارم سال دهم

۱۳۴۲

(شماره مسلسل . ۴)

تیرماه

سخنرانی

آقای پروفیسور ریپکا (۱)

درباره حافظ

جناب آقای رئیس دانشگاه تهران، جناب آقای رئیس دانشکده ادبیات، بانوان و آقایان. *رئیس دانشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

اجازه بفرمائید که پیش از هرچیز سپاسگزاری مخصوص خود را بیان کنم و از اعلیحضرت همایون شاهنشاه ایران بمناسبت دعوتی که از فدوی کرده اند مراتب حق شناسی خویش را ابراز دارم. از جناب آقای رئیس دانشگاه و جناب آقای رئیس دانشکده ادبیات خواهش دارم صمیمانه ترین تشکرات این بنده را بواسطه پذیرائی

۱- متن سخنرانی آقای پروفیسور ژان ریپکا که در روز دوشنبه ۲۶ فروردین ماه گذشته در تالار

فردوسی دانشکده ادبیات ایراد شده است. گزارش مسافرت ایشان به ایران و شرح فعالیت‌های علمی ایشان در اخبار مجله بنظر خوانندگان خواهد رسید.

شایان در تهران و اجازه صحبت در چنین مجلس باشکوهی که از فضلاء و ادباء و دانشمندان تشکیل شده بپذیرند. گرچه نمیتوانم احساسات خود را چنانکه در خور است در لباس الفاظ بپوشانم ولی آنچه بنظرم میرسد این است که شاید مستحق این همه احترامات نیستم. آری بنده این سرزمین را واقعاً دوست دارم و این محبت موجب فعالیت ادبی من برای وطن عزیز شما شده است. آرزو دارم که اقامت من در ایران بتوسعه و تشدید مناسبات بین دو کشور ایران و چک اسدواکی کمک کند و در این باره هرچه از دستم برآید از ایفای آن کوتاهی نخواهم کرد و در ادای چنین وظیفه مقدسی منتهای کوشش را بکار خواهم برد. این است قانون مهر و وفا! حال اگر اجازه فرمائید باصل سخنرانی خود می پردازم و اگر در ضمن سخنرانی اشتباهاتی رخ داد، قبلاً عذر می خواهم.

* * *

تا چندی پیش شرح زندگی بلندآوازه ترین غزلسرای ایران یعنی حافظ از چند حکایت و روایت بی سروه تشکیل میگردد و حتی چنین بنظر میرسید که منابع اطلاعات دیگری درباره او وجود ندارد و از دیوان شاعر زمینه هائی نمیتوان بدست آورد. بر اثر کوشش های دانشمندان و ادبای ایرانی مانند عبدالرحیم خلخالی، دکتر محمد معین، سعید نفیسی، دکتر قاسم غنی، محمد قزوینی، پژمان، دکتر خانلری در سالهای اخیر نتایج و آثار گرانبھائی بوجود آمد که با مطالعات محققانہ آج آربری، ماری بویس، ر. لسکوت، ه. ریتز، ه. شدر وگ. م. ویکنس تکمیل گردید. اکنون با اطمینان می توان گفت که در سایه مطالعات استادانہ این ادبا و نسخ منتشره قابل اعتماد عبدالرحیم خلخالی، محمد قزوینی و خانلری عقیده ما نسبت به زندگی و آثار حافظ رنگ دیگری بخود گرفته است. گوا اینکه ارزیابی موضوع هنوز چنانکه شاید و باید بعمل نیامده است.

خواجه شمس الدین محمد حافظ بر طبق تحقیق دکتر معین در حدود سال ۷۲۶، بعقیده دکتر غنی در سال ۷۱۷ و بزعم آربری در سال ۷۲۰ هجری در شیراز چشم بجهان گشود و در همانجا بیشتر ایام زندگی خود را بسر آورد و در سال ۷۴۳

هجری رخت از این جهان بر بست. در زمان فتنه مغول هرچند که شهر شیراز از تاخت و تاز مغولان مصون ماند ولی بعلت مبارزات شاهان و سلسله‌های گوناگون از آراستن و صلح و صفای برخوردار نبود. حافظ خود از دوران شیخ ابواسحق اینجو - (۷۴۳-۵۴ هجری) بخوشی یاد میکند. این پادشاه که از حامیان حافظ بود، در عین پیمان شکنی فرمانروائی بیخیال و قلندر مشرب بود و بالاخره در نتیجه همین بی‌مبالاتی‌های خود بدست بنیان گذار سلسله آل مظفر، مبارزالدین مظفر (۷۵۴-۹) که پیدادهایش حتی در تاریخ مشرق زمین نیز کم نظیر است به قتلگاه روانه گردید. هنگامیکه این جبار ستمکار و معاند متعصب بدست فرزندان خود از میان می‌رود، قدرت و دولت در اختیار یکی از پسران او یعنی جلال‌الدین ابوالفوارس شاه‌شجاع قرار می‌گیرد (۷۵۹-۸۶ هجری). دوران طویل سلطنت این پادشاه با نبردهای برادرش محمود، فرمانروای اصفهان و یا با همسایگانش مشخص می‌گردد و گاهی نیز از بد زمانه موقتاً مجبور بترک شیراز میشود (۷۶۵-۷) شاه شجاع که در آغاز دار مردی آزادمنش بود، رفته رفته اسیر نفوذ روحانیان می‌گردد و از پس او سه فرمانروای زود گذر یکی پس از دیگری فرا می‌رسند؛ درین مرحله تیمور درامور آنها مداخله میکند. تیمور که قبلاً نیز دوبار بفارس و آن حوالی قدم گذاشته بود، این بار سلسله آل مظفر را از شیراز و سایر نقاط بزور شمشیر برمی‌اندازد و بر اثر کشت و کشتار چنان وحشتی در دلها تولید مینماید که خاطره خونخواریهای مغول یک بار دیگر تجدید میشود. البته دورانی چنین ترسناک طبعاً نمیتوانست در حافظ که خاطر این احوال بود بی تأثیر باشد و جای بسی تعجب میبود اگر شاعر که بعلت روابط خود با دربار در مرکز این حوادث قرار داشت اوضاع زمانه را در اثر خویش منعکس نمی‌ساخت در حالی که برعکس بوضوح میتوان دید که آنچه در اشعار حافظ انعکاس یافته تنها بچند واقعه تاریخی منحصر نیست بلکه سراسر دیوان بنحو خاصی زائیده وقایع دوران او میباشد.

محیط فرهنگی شیراز، سیر مدارج علمی و کسب دانش را برای شاعر میسر

میساخت و مسیر وجهت تعلیم و تربیت شاعر از تخلص او «حافظ» که حافظ قرآن باشد و نیز از اخباری که گویای تبحر او در نثر فنی عربی و حکمت الهی است بخوبی معلوم میشود. (پاره‌ای از این نوشته‌های شاعر که بخط خود اوست بدست ما رسیده است).

از استنساخی که شاعر از خمسه اسپرخسرو نموده و در تاشکند وجود دارد اوضاع و احوال زندگی مادی نامساعدی که حافظ در آن نشوونما کرده است به ثبوت میرسد. ج. م. ویکنس از تحلیل دقیق (Microanalyses) یکی از غزلهای حافظ که بر اساس نظریه کانونی (focal) خود بعمل آورده است باین نتیجه رسیده که حافظ ترکی هم میدانسته است (چه در این زمان در دربار شیراز بازبان ترکی آشنائی داشتند و انگهی شاه شجاع خود نسب از شاهزاده خانم ترک داشتند است). همچنین چنانکه از اشاراتی در دیوان حافظ بر میآید، شاعر پر استعداد جوان از طریق معلمی در مدارس دینی گام در صحنه زندگی گذاشته و بعداً شاعر محبوب دربار و مفتخر بدوستی با شاه شجاع گردیده است. شاه شجاع نیز شاعر بوده و حتی مکاتبات سیاسی خود را بنظم درآورده است.

حافظ مدتی در کنف عنایات شاه شجاع میزیست و بمتابۀ یک درباری وفادار بشکرانه آن مدیحه‌سرائی میکرد و اگر عدم ثبات توجه و عنایت خداوند گارانتی نبود، هر گز دلیلی نمیافت تا در جستجوی سعادت روی بدر گاهی دیگر آورد. بیشتر تذکره‌نویسان در این امر توافق دارند که حافظ چندی مورد بی‌مهری قرار گرفته است ولی چنانکه از دیوان او استنباط میگردد، حقیقت امر داستانی تلخ‌تر است بدین معنی که: در حدود سال ۷۷ هجری بر اثر تفتین شخصیت‌های مذهبی شاه شجاع شاعر را از دربار خود میراند. حافظ نازپرورده در غزلهای فراوانی از بدی طالع و اقبال خویش گلّه و شکایت میکند و یوزش و بیخوشش میطلبد و واسطه یرمی‌انگیزد اما در هیچ‌جا علت اصلی شوربختی خود را بطور دقیق ذکر نمی‌کند. این زبونی بنا بر تذکره‌های شعرا زود گذر نبوده بلکه دیرزمانی ادامه داشته است، هر چند

گاهگاهی باز تقریبی سییافته اما حافظ هرگز دیگر منزلت بی نظیر سابق خود را بدست نیاورده است و چنین بنظر میرسد که اوضاع شیراز برای او بسی رنج آور و طاقت فرسا شده باشد، زیرا چنانکه باز از دیوان او مفهوم میشود شاعر باصفهان رفته و از آنجا در حدود سال ۷۷۴-۵ هجری به یزد رخت کشیده است. در شهر اخیر نیز چون دل آزرده حافظ خرسند نمیگردد (زیرا فرمانروای یزد در خشک دستی و بخل زبانزد خاص و عام بوده) از نو بشیراز باز میگردد و از حامیان دور و نزدیک خود یاری می طلبد. چنین است مضمون اصلی قصص و روایاتی که بنا بر آنها گویشااعر دعوت های اسرای خارجی را در برابر آب رکن آباد و گلبنگ مصلی بهیچ گرفته و نپذیرفته و یا گویا یکبار پذیرفته و از آن بزودی برگشته است.

باری حقیقت این است که دیری نیاید که غزل های حافظ در تمام سرزمین-هایی که فرهنگ ایران در آن رواج و رونق داشت راه یافت. چگونگی رابطه او را با شاه شجاع بعد از برگشت او از یزد تا هنگام مرگ آن امیر عجاله نمی توان از دیوان استنباط کرد. حافظ در دوران جانشینان وی زین العابدین و شاه یحیی درانزوا بسر می برد. در دوران شاه شجاع الدین منصور و در پایان حیات، از نو حافظ با آزوی دیرین خود یعنی تقرب بسلطان میرسد و بدین ترتیب زندگی شاعر پایان مییابد. با استثنای چند قطعه و رباعی، دو قصیده و دو مثنوی که یکی از آنها ساقی نامه است. دیوان حافظ سراسر از غزل تشکیل یافته است. کوشش های فراوانی بمنظور بدست آوردن ستون معتبر بعمل آمده است. هر چند که نسخه محمد قزوینی و قاسم غنی نا آنجا که از طبع انتقادی انتظار میرود توقع ما را بر نیاورد، معذک این طبع و طبع های پیش از آن مخصوصاً طبع عبدالرحیم خلخالی، بسیاری از عقاید و نظریات سابق ما را تغییر داده است. من باب مثال مسلم شد که اشعاری که در مدح شعرا سروده شده است غالباً الحاقی است و نیز اشعاری که حاکی از تشیع است تقریباً در هیچیک از نسخ قدیمی یافت نمیشود و اگر در بعضی از نسخ قدیمی احیاناً یافت گردد، نیاز به تحقیق دقیق دارد. در حالیکه Krymsky حافظ را یک شیعه پروپا قرص

میداند، محمد قزوینی که پایه اندیشه خود را به رسمیت تسنن در شیراز آنروزی میگذارد از احتمال سنی بودن حافظ متحسر است. طبع های مذکور از دیوان حافظ بیش از هر چیز میدان دید وسیع تری در دیوان حافظ میسر ساخته است. اینک دو مطلب مهم مورد تحقیق است: یکی ترتیب زمانی غزلها و دیگر نحوه استنباط معنای آنها که البته مسأله اساسی هر دیوان شعری است.

درباره تعیین تاریخ غزلها چه در ایران و چه در خارج از ایران مطالعات و تحقیقات باارزشی انجام گرفته است و باید اذعان کرد که پیروزیهای درین باره بدست آمده است. شیوه تحقیق زبانشناسی تاریخی بیشتر از روش روانشناسی و استنباط ذهنی که کمتر بر موارد و نکات مشخص تکیه میکند، مشر ثمر واقع گردیده است. بکار بردن مواد تاریخی و در نظر گرفتن عبارات و قوافی تنها به تعیین ترتیب زمانی پایان نمی پذیرد، بلکه وظیفه ای که باقی میماند این است که چگونه باید سخن حافظ را یا اقلاً بخشی از آنرا استنباط کنیم. آیا بمعنای تحت اللفظی و یا بمعنای استعاری و عرفانی آن؟ در حالیکه شرق، باستانهای عده قلیلی، حافظ را بمفهوم و رنگ عرفانیش می شناسد غرب از دیده واقع بینی می نگرد و تقریباً در هیچ نکته ای عرفان و تصوف نمی یابد. نا گفته نماند که در (1891) H. Wilberfoce Clarke و (1893) Adalbert Merx عقاید شرقی دیده می شود و بالعکس استنباط واقع بینانه غربی گاه در شرق وجود دارد یعنی در شرح ترکی سودی بوشنوی که از لحاظ زبانشناسی محض بعمل آمده است. بر طبق آخرین تتبعات، حافظ شاعری درباری بوده است که بمدیحه سرائی امراء و بزرگان شیراز و خارج آن (لیکن نه بشکل معمول) اشتغال داشته است. این امتیاز خاص زائیده قالب بیان است یعنی بکار بردن غزل بجای قصیده. اصل مطلب در کمی اشعار نیست، بلکه در کوتاه ساختن بخش مدیحه و انحصار آن به یکی دو شعر و آغاز کردن مطلب باشعر عاشقانه یا وصف باده است.

بدین نحو تفسیر حافظ محدود به تعبیر استعارات عاشقانه مصطلح در غزل باصل واقعیات برمیگردد. گوا اینکه شعر حافظ از وقایع روزانه و تجربه شاعر بمفهوم

اروپائی آن الهام نمیگیرد. باوجود این زندگی واحساسات شاعرگاهی فقط مانند تموجی ودر بعضی موارد شدیدتر از ورای حجاب جلوه میکند و رابطه آنرا باوقایع و شخصیتها نشان میدهد. اگر در گذشته بنظر میرسید که جریانات معاصر در غزل حافظ منعکس نگردیده است چنانکه گوئی بر شیراز صلح وصفای خداوندی وشادمانی جاودانی شهپر کشیده است. ناشی از عدم درک استعارات و کنایات مربوط بزندگی اجتماعی وتفسیر جمیع عبارات عاشقانه وتوصیف باده باستعارات عرفانی بود.

H.Ritter در سال ۱۹۴۱ ما را از لغزش دوم، نه فقط درباره حافظ، بلکه بطور کلی در باره همه شعرا بر حذر میدارد: « اساساً آن چیزهایی را که نتوان از کلام خود شاعر بدون عیب ونقص باستعاره ویا باشیوه های دیگر تفسیری روشن ساخت نباید استعاری پنداشت. تفسیر استعاری که مفسر از بیرون بعمل میآورد، مخصوصاً آن تفسیری که مانند قاموس لغت عبارات عاشقانه را بمنفاهیم عرفانی ومذهبی برمیگرداند حجایی در برابر سیمای شاعر میکشد و خصوصیات شخصی او را تماماً پنهان مینماید. این امر مخصوصاً در مواقعی صادق است که شعر از احساسات و عواطف شخصی واز زندگی شاعر مایه میگردد. ملوک الشعراء بهار حتی ازین هم پارافراتر گذاشته ومی پندارد که نظر بوقایع بزرگ سیاسی بعضی از غزلهای سعدی وحافظ فریاد میکند که شراب ومعشوق ومحتسب وغیره را نباید جز بمفهوم سیاسی آنها استنباط کرد. Bragins از این هم پیشتر رفته و در اثر شاعر فقط وحشت زمانه را احساس میکند. ملوک الشعراء بهار معتقد است که بی گمان غزلهای زیادی در دیوان حافظ هست که فقط به تفسیر تحت اللفظی نیاز دارد نه تفسیر عرفانی. لازم است بر حسب موارد مختلف قضاوت کرد. ناگفته نماند که اشعار عرفانی را میتوان باسانی شناخت و تعداد آنها نیز چندان زیاد نیست. زندگی مرفه حافظ در اوایل کار او در دربار ابواسحق اینجو پیدایش چنین اشعاری را اجازه نمیداد، بعدها حافظ عرفان را چه بخاطر تخیلات واصطلاحاتی از تصوف وچه در معنای کلی بکار می برد تا باثر خود رنگ عرفانی بخشد ویا تعبیر عرفانی اسکان گریز از تضادهای مذهبی وشطحیات را

بدست آورد. در دوران نیمه اول سلطنت شاه شجاع بیان عرفانی کمیاب است ولی بعد از آنکه حافظ مغضوب واقع می‌گردد، عرفان بیشتر بچشم می‌خورد و حتی در اینجا هم بیشتر بازی با کلمات و اصطلاحات صوفیان است تا عرفان واقعی. اگر حاسی او نظر موافق بتصوف دارد، حافظ برای جلب خاطر او بزبان صوفیان تغزل میکند. R.Lescot میگوید: حافظ همانطور که از شراب شراب روحانی می‌فهمد، از عشق هم عشق روحانی درک میکند و این دو برای او فقط داروی فراموشی زودگذر یا سکرآور نیست، بلکه بسیار بیش از آنست. شراب برای او یک محرک اخلاقی است که با بهیجان آوردن روح آن پرده‌ای را که حاجب حقیقت است از برابر دیدگان برمی‌چیند. عشق نیز بنوبه خود در هر لباسی که درآید بخودی خود برای او غایت مطلوب است، مطلوبی که شاعر در سراسر زندگی خود آنرا میجوید و دنبال میکند. طریق پرخطر و در عین حال پرنشاطی که ذوق و شوق هدایت میکند راه طریقت است که دیوان از آن یاد میکند، این طریق تنها راهی است که بپاکی و در پایان برحمت ایزدی منتهی می‌شود. چنین است سراسر عرفان حافظ که در پرستش عشق و صی و اصطلاحات خاص آن بیان شده است و یکی از خصوصیات حافظ در آن است. با وجود این نمیتوان انکار کرد که گاهی به تک‌غزلهایی برخورد میکنیم که باروح عرفان اشباع و از عقب نشینی در برابر رسم و عادت زمان ناشی شده است. اما اینها کوششهایی بدون امید مداومت بود زیرا متناسب با اسلوب حافظ نبود.

R.Lescot چند دسته از غزلهای حافظ را که دسته‌ای مربوط بتغییرات سیاسی و یا مربوط بشخصیت های سیاسی و دسته‌ای مربوط بامور شخصی شاعر است مانند «شاعر مغضوب» و «دردانه» که جزئی از گروه بزرگتر بنام «معشوق سفر کرده» میباشد مورد تحقیق قرار داده است. حدود دو دسته اخیرالذکر چندان مشخص نیست با این همه در وجود چنین گروههایی نمیتوان تردید داشت. چند شعر هم که از کوچکترین گروههای اشعار حافظ است از دوران جوانی باقی مانده است. نخستین قطعه‌ای از دوران مسعود اینجو قبل از ۷۳۴ هجری میباشد.

در سراسر دیوان موضوعهای قراردادی (Conventionnes) بچشم میخورد. آنچه تغییر میکند. قدرت بیان آنها به نسبت شعرای متقدم و رابطه متقابل آنها در جریان نیم قرن خلاقیت حافظ است که در تصویری که از عرفان او داده شده دیده میشود.

حافظ از آغاز تا پایان زندگی برای شراب و سرخوشی زندگی و عشق و دوستی شعر می سراید. زیرا فقط درین عوالم می توان ناپایداری و بیهودگی زمانه را بدست فراموشی سپرد. با اندک باید ساخت، زیرا زندگی هرچه فشرده تر باشد، شیرین تر است. عبارات زاهدانه با شک و تردید و گمراهی و شطحیات بهم می آمیزد. حافظ شیخ و صوفی و زاهد خشک و واعظ و فقیه مدرسه و محتسب همدست آنها را بیسار طعن و طنز می گیرد زیرا در رفتار و کردار آنها چیزی جز دورویی، فریب و سالوس و کوتاه نظری نمی بیند. حافظ میخواره است و از شریعت خشک پیروی نمی کند و بسین معترف است. خداوند گوئی فقط برای آن وجود دارد که به بخشندگی خود قلم غفور گناهای بکشد که خود آنها را مقدر کرده است. انعکاسی از ندای عمر خیام بگوش میرسد ولی حافظ منکر صانع نیست زیرا در هر صورت خدا را می پرستد و بقرآن اعتقاد دارد. عقل قادر نیست با سرار هستی و با آغاز و انجام آن دست یابد. آیا بهتر نیست که از خوشی های این جهان بهره برگیریم تا بامید تمتعات آن جهان دل خوش داریم؟ شاعر در سراسر دوران زندگی در این افکار غوطه ور است. بنظر میرسد که در سالخوردگی آثار زهد و حسن عمل را و پدید آمده باشد. ولی اشعاری دیگر از همین دوران پیری بر ناپایداری زهد و دینداری او دلالت دارد. بر روی هم حافظ از رندی که جهان بینی قلندران و درویشان میباشد. هرگز روی برننافته است. اساس این جهان بینی پاکی دل است. وی بشریعت تاحدی پای بند است، اما میتوان آنرا نادیده گرفت و برای تحقیر دین و جهان می نوشید و بدان برخود بالید، گوئی در برابر فرق صوفیان، فرقه ای از میخواران که در رأس آنها پیر مغان قرار داشته بوجود آمده بوده است. در حافظ، مانند عطار، پیر بدین معنی از مسجد بمیخانه می رود، صوفی

خرقه را می‌آلاید و بخرابات می‌خرامد و از آداب و رسم میخواران صحبت میکند. آنچه حافظ را از دیگران مشخص میگرداند روشن بینی معنوی اوست.

با تمام روپوش تصوف، پیشینیان حافظ را کافر می‌پنداشتند. داستان جلو گیری از مراسم تدفین و یا خطر تخریب مزار شاعر در دوران صفویه با اینکه یقیناً افسانه است، مبین حقیقتی است. اما اشعار دلکش نغزش بالآخره کار خود را کرد. صوفیان و زاهدان نمی‌خواهند حافظ را از دست بدهند و او را بازاداندیشان واگذارند. سلاهای صفوی از او مرد خداشناس و مقدس کامل عیاری ساخته‌اند که چه از طرف اهل تسنن و چه اهل تشیع پذیرفته شده است. وی را لسان الغیب نامیده‌اند، که خود اشاره‌ای بتصوف فرضی اوست.

هر بیت حافظ شاهکاری است که چون کلمات قصار، فشرده، نکته‌سنج، مشحون از کنایات لطیف و در عین حال سلیس و ساده و جذاب و ممتاز بگوش میرسد. از قدیم در شرق و غرب عقیده‌ای رایج شده است که ابیات غزل‌های حافظ با هم ارتباط و وابستگی منطقی ندارد. نخستین کسی که خلاف این نظریه را اظهار داشت و معتقد به وحدت فکری غزلها بود F. Veit در سال ۱۹۰۸ میلادی بود. بعدها H.H. Schaefer اینرا رد میکند. R. Liscoet در بررسی منطقی اشعار حافظ نیز به همین عقیده رسیده است. وی میگوید هر شعر حافظ دارای سررشته اصلی است که بر مضمون و مفهوم عاشقانه یا عرفانی یا احساسی تسلط دارد و هر بیتی از اجزای غزل را میتوان چنین سررشته‌ای دانست. اگر در تشخیص و تعیین این امر اشکالی پیدا شود، تقریباً همیشه بدین علت است که با ترتیب اشعار توسط ناسخ پس و پیش شده است و یا در تفسیر اشعار بخطا رفته‌ایم. A.J. Arbery نیز طرفدار وابستگی و ارتباط اجزای غزل است اما نه بطریق R. Lescot، برای او غزل حافظ یک واحد هنری است که از موضوعهای متداول و کلمات و آواهایی تشکیل میگردد که نظیر آنرا در ساختمان نسبت کاری و یا مینیاتور ایرانی مشاهده میکنیم. وحدت موضوع غزل در سعدی با وج تکامل خود رسید ولی حافظ تعداد موضوع‌های اصلی را بدو، سه و بیشتر رساند

کده البته هیچوقت از دایره رسم و سنت بیرون نیست. شاعر جوان هنوز در جای پای سعدی قدم بر میدارد و مکتب فلسفی آنی خود را هنوز برملا نمیسازد، در عالم خاکی استوار ایستاده و شراب و عشق را در لفاف کنایات صوفیانه نمی پوشد. اگر حافظ در دوران پختگی خود وحدت موضوع را رعایت نمی کند، معنایش شکستن سد سنت است نه برهم زدن وحدت هنری شعر. فلسفه او «اصل مخالفت با عقل است»: ما نمیدانیم و نخواهیم دانست. گذشت روزگار باو می آموزد که به «عالم معقول» تکیه نشاند کرد و او را به آرزوی و امیدارد که ظاهراً بشکل کامجویی ولذت طلبی تجلی میکند. با این همه با همشیری و روشن بینی و لاقیدی بر این گردون سردرگم و خرد ناپذیر که دست تقدیر او را در آن کشانده است می نگرد. سومین و آخرین دوران تحول شاعر را «آربری» در گرایش سبک او با بهام و کنایات تاریک میداند G.M. Widens بدستی نشان میدهد که آنچه را مغرب زمینیان از وحدت شعر می فهمند نباید با استنباط مشرق زمینیان از این موضوع مشتبه کرد. در غزل قله دراماتیک (هنر تمثیلی) ابداً وجود ندارد. فکر تلفیق موسیقی و آرمی که «آربری» در شعر حافظ بیان میدارد نظریه ایست که ویکنس بنام «توسعه شعاعی» بسط میدهد. نامبرده نشان میدهد که حافظ با چه هنرمندی بی نظیری کلمات و تخیلات را در دایره موضوعهای منتخب بکار می برد. چنان بنظر میرسد که نظریه کانونی در این موضوع بیشتر متناسب با روح ایرانی باشد تا نظریه عمومی لزوم تلفیق منطقی و صعود تدریجی دراماتیک شعر که در اروپا رواج دارد. بدین نحو میتوان یکسان نبودن ترتیب اشعار را در نسخ توضیح نمود. باری لازم است که نه فقط اثر حافظ بلکه آثار تمام غزل سرایان را از نو مورد بررسی دقیق قرار داد، و دورنمای آینده برای کارهای بعدی بسیار امیدبخش است.

بانوان و آقایان!

در اینجا اینجانب سخن ناچیز خود را پایان میرسانم و آنقدر گستاخ نیستم که بپندارم که حضار محترم این مجلس عالی که از استادان، ادبا و فضلای

مشهور هستند با همه توضیحات بنده موافق میباشند. مقصود از سخنرانی امشب این بود که طرز بیان مطلب را توضیح دهم که چگونه ما مستشرقین، حافظ، آن بلند آوازه غزلسرای ایران را می فهمیم والا مطلب البته بسیار مهم، وسیع و مشکل است. بیش از این نمیخواهم مصدع شوم و باعرض تشکر بسیار موفقیت همگی را از یزدان پاک مسألت دارم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی